

Contexts and purposes of changing the clothing of Iranians during the reign of Reza Shah based on the theory of Eric Donald Hirsch

Mohsen Shafiee Seifabadi¹

Received Date: 25 Dec 2020

Reception Date: 04 Jul 2021

The main purpose of this article is to investigate the formation of cover change in Reza Shah's period and to understand his intentions in this field based on "intentional-contextual hermeneutics of Eric Hirsch". In this regard, the question we are looking for an answer to is: "What are the grounds for the formation of the idea of changing the cover of Iranians during the reign of Reza Shah and what was the intention of Reza Shah to change the cover of Iranians after the beginning of the monarchy?" The results of the research obtained by applying historical data in the form of analytical-descriptive method and based on Hirsch theory by examining the context and text, show that the developments of the Qajar period, the growth of modernity, the personal life of Reza Shah before the reign, along with political and environmental contexts. The period after his reign has had a direct impact on the formation of the "idea of changing the clothing of Iranians" in the perspective of Reza Shah. Regarding Reza Shah's intentions, what has been achieved is that nation-building in accordance with the will of the Pahlavi political system, national unity and the survival of Pahlavi rule, reducing the influence of Islamists, Westernization as removing preconditions for development and liberation from the imagined Pahlavi humiliation. The first was at the expense of humiliating cultural norms, including Reza Shah's main intentions and intentions in changing the style of clothing of Iranian citizens.

Keywords: Cover, Reza Shah, text, Contexts, Eric Hirsch.

1. Assistant Professor of Political Science, Department of Political Science, Faculty of Humanities and Social Sciences, Ardakan University, Yazd, Iran (Responsible Author). shafiee@ardakan.ac.ir

زمینه‌ها و مقاصد تغییر پوشش ایرانیان در دوره رضاشاه بر مبنای نظریه اریک دونالد هیرش

محسن شفیعی سیف آبادی^۱

دریافت: ۹۹/۱۰/۵

پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۱۳

چکیده

هدف اصلی مقاله حاضر بررسی زمینه‌های شکل‌گیری تغییر پوشش در دوره رضاشاه و درک مقاصد او در این زمینه بر مبنای نظریه «قصدی-زمینه‌گرای اریک هیرش» است. در همین راستا، سؤالی که در پی پاسخ‌دادن هستیم عبارت است از اینکه «زمینه‌های شکل‌گیری ایده تغییر پوشش ایرانیان در دوره رضاشاه چیست و قصد و نیت رضاشاه از تغییر دادن پوشش ایرانیان پس از آغاز سلطنت چه بوده است؟» نتایج حاصل از تحقیق که با تطبیق داده‌های تاریخی در قالب روش تحلیلی-توصیفی و بر مبنای نظریه هیرش با بررسی زمینه و متن به دست آمده، نشان می‌دهد که تحولات دوران قاجار، رشد نوگرایی، زمینه‌های زندگی فردی پیشاسلطنت رضاشاه، در کنار زمینه‌های سیاسی و محیطی دوران پس از سلطنت او در شکل‌گیری «ایده تغییر پوشش ایرانیان»، در افق دید رضاشاه تأثیر مستقیم داشته است. در ارتباط با نیت رضاشاه نیز آنچه حاصل شد عبارت است از اینکه ملت‌سازی، وحدت ملی و بقای حاکمیت پهلوی، کاهش نفوذ اسلام‌گرایان، غربی‌شدن به مثابه رفع پیش‌شرط‌های توسعه و رهایی از حقارت مورد تصور پهلوی اول به قیمت تحقیر هنجارهای سنتی، از جمله مقاصد اصلی رضاشاه در تغییر سبک پوشش شهروندان ایرانی بوده است.

کلیدواژه: پوشش، رضاشاه، متن، زمینه، اریک هیرش

مقدمه و طرح مسئله

قبل از آغاز نوسازی موردنظر رضاشاه، ایرانیان تمایل داشتند لباس‌های متنوعی را در گستره جغرافیای کشور ایران متناسب با فرهنگ خود بپوشند. در این میان لرها، ترک‌ها، بلوچ‌ها، آذری‌ها، قشقایی‌ها، کردها و سایر اقوام هر کدام لباس مخصوص خود را می‌پوشیدند. پس از انتقال قدرت از قاجار به پهلوی، رضاشاه به تدریج از طیف متنوعی از فنون تنبیهی - تشویقی برای تحریک مردم به پذیرفتن لباسی که بخشی از پیشینه فرهنگی آن‌ها نبود، استفاده کرد. پس از اجباری شدن پذیرش قوانین کشف حجاب، ایرانیان اعم از زن و مرد شروع به پوشیدن لباس‌هایی به سبک غربی کردند. در این میان، زنان مرفه و اقشار روشنفکر و به خصوص آنان که پیش از این با فرهنگ اروپایی به نحوی آشنایی یافته بودند تا حدودی از تغییر شکل و پوشش استقبال کردند؛ اما اکثریت جامعه ایران که به سنت و ارزش‌های اسلامی پایبند بودند موافق چنین رویه‌ای نبودند. از نظر آن‌ها، این قانون نوعی «کنترل هوشمند اجتماعی» توسط دولت بود. (Hirschmann, 1997: 468) از آن زمان به بعد مأموران دولتی در خیابان‌ها گشت زنی می‌کردند و با زنانی که با پوشش چادر ظاهر می‌شدند برخورد می‌کردند. علاوه بر این، زنان باحجاب اجازه ورود به مغازه‌ها، سینماها و یا حتی سوارشدن به اتومبیل‌ها را نداشتند مگر اینکه کشف حجاب می‌کردند. (۱۵۵) (MirHosseini, 1996): این سیاست فرهنگی در نگاه اکثریت شهروندان ایرانی این ذهنیت را به وجود آورده بود که همه جنبه‌های زندگی یک شهروند ایرانی توسط دولت کنترل می‌شود. واکاوی تحولات نوسازی ایران در دوره پهلوی اول نشان می‌دهد که علی‌رغم افزایش تعداد زنان درگیر در حوزه اقتصادی و سیاسی، حتی برخی از زنان روشنفکر، اعمال قانونی را که شاه بر آن‌ها تحمیل کرده بود، قبول نمی‌کردند. آن‌ها می‌خواستند کشف حجاب یا حجاب کردن به جای دولت به انتخاب خود آن‌ها باشد. به همین دلیل است که بسیاری با ماندن در خانه و حفظ حجاب ضمن مقاومت در برابر تجدد فرهنگی تحمیلی، غیرکلامی با دولت مخالفت می‌کردند. (Ramazani, 1993: 421) حتی برخی از آن‌ها تا آنجا پیش رفتند که ترجیح دادند به کشورهای چینی چون عراق مهاجرت کنند. (Mehran, 2003: 280) سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که «زمینه‌های شکل‌گیری ایده تغییر پوشش ایرانیان در دوره رضاشاه چیست و قصد او از تغییر دادن پوشش ایرانیان پس از آغاز سلطنت چه بوده است؟»

۱- پیشینه تحقیق

در ارتباط با مقوله تغییر پوشش و سیاست‌های فرهنگی-اجتماعی رضاشاه تاکنون آثار زیادی به نگارش درآمده است. با این حال پردازش روشمند منابع تاریخی و کشف مقصود تصمیم‌گیرندگان به نظر حلقه مفقوده این‌گونه مطالعات است. در ادامه به برخی از آثاری که به مقاله حاضر قرابت بیشتری دارد اشاره می‌شود.

۱- تحریم جنید اصغر^۱ در اثری تحت‌الشعاع «حجاب خوب، حجاب بد: سیاست لباس زنان در ایران» با رویکردی توصیفی، تغییرات لباس را مقوله‌ای دستوری و دولتی دانسته و به شرح این مسئله می‌پردازد که چگونه سیستم‌های سیاسی در ایران زنان را به سمت پوشش متناسب با ایدئولوژی خود هدایت می‌کنند. در ادامه نویسنده به ابزارهای اجباری و سخت افزارانه اشاره کرده و معتقد است سرپیچی زنان در قالب‌های بدحجابی در دوران پس‌انقلاب و سکوت و انزوای آن‌ها در دوره ماقبل انقلاب یک نوع بیانیه سیاسی بوده و چالشی فرهنگی-سیاسی در مقابل نظام حاکم تلقی می‌شود. (Tehreem, 2015)

۲- هوشنگ شهابی در مقاله‌ای با عنوان «ظهور لباس‌های جدید در زمان رضاشاه» معتقد است یکی از میراث ماندگار حکومت رضاشاه تغییر لباس ایرانیان است که تأثیر عمیق و آسیب‌زایی بر زندگی روزمره آن‌ها داشت. او معتقد است در این زمینه ایران به شدت متأثر از ترکیه بوده و دولت حاکم برخلاف سایر دولت‌های مسلمان در جهان عرب، آسیای جنوبی و جنوب شرقی آسیا، اروپایی نمودن ظاهر مردم خود را در اولویت توسعه اقتصادی قرار داد. نتیجه این تغییر اجباری نیز از منظر نویسنده کاهش مشروعیت دولت پهلوی اول بود. (Chehabi, 1993)

۳- فاطمه پورحسن درزی در نوشتاری با عنوان «جریان شناسی فرهنگی زنان فارغ‌التحصیل از مدارس دخترانه غربی در ایران دوران قاجار و پهلوی اول مؤثر در کشف حجاب» معتقد است فارغ‌التحصیلان مدارس دخترانه غربی که به وسیله مبلغان مسیحی در سال ۱۲۱۷ ایجاد شد، دست به اقداماتی همچون تأسیس انجمن‌ها و نشریات زنانه زدند که منجر به ایجاد زمینه‌های جریان‌های جدید در باب کشف حجاب شد. (پورحسن درزی، ۱۳۹۹)

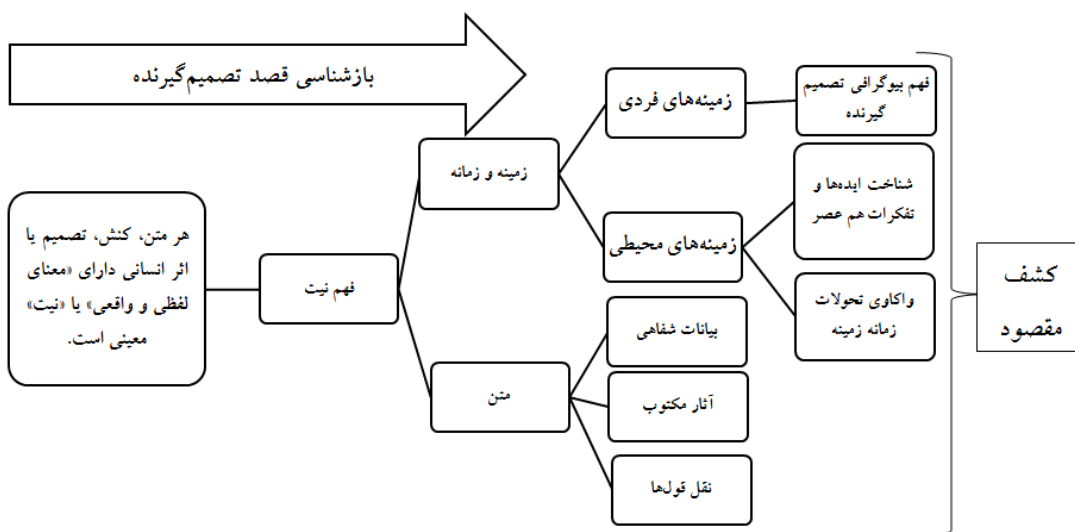
۴- محمدمیر احمدزاده در مقاله‌ای با عنوان «ارزیابی و نقد مسئله کشف حجاب از منظر رابطه قدرت و سیاست‌های فرهنگی» ضمن نقد عملکرد دولت پهلوی، معتقد است پهلوی اول قائل به تقدم تغییرات ظاهری بر تغییر ذهنیت‌ها و توسعه آموزش اصولی زنان بود. (احمدزاده، ۱۳۹۴)

آنچه مقاله حاضر را با سایر مقالات در زمینه تغییر پوشش زنان و مردان در دوره رضاشاه متمایز می‌کند عبارت است از: ۱. روش پژوهشی بر مبنای نظریه اریک هیرش؛ ۲. پردازش بسترهای تغییر پوشش ایرانیان در دو بخش زمینه‌های فردی و محیطی-اجتماعی؛ ۳. بررسی سخنان و اصطلاحاً متن‌های صادرشده از رضاشاه درباره اعمال تغییرات به جهت ورود به افق دید و شرایط تاریخی تصمیم‌گیرنده و ۴. کشف مقاصد و نیات تصمیم‌گیرنده.

۲- نظریه اریک هیرش

اریک دونالد هیرش جونیور^۲ یا اریک دونالد هیرش^۳ (متولد ۱۹۲۸) یک منتقد ادبی آمریکایی و استاد برجسته آموزش و علوم انسانی در دانشگاه ویرجینیا است. (Hirsch, 1984: 204-210) او مانند افرادی چون امیلیو بتی^۴ تأکید دارد که هر متن یا اثر انسانی دارای «معنای لفظی یا همان معنای نهفته در متن معین» است. به باور او، اهمیت عمل یا نظر و ادله تصمیم‌گیرنده در شرایط قبل نسبت به زمان حاضر تفاوت دارد. این کار باعث می‌شود که هیرش میان معنای صادرشده از یک تصمیم که تصمیم‌گیرنده آن در نظر داشته و معنایی که تفسیرکننده یا تأویل‌گر از آن استخراج می‌کند، تفاوت قائل شود. هیرش عمیقاً معتقد است که معنای لفظی در متن و سخنان مجری ثابت و بدون تغییر بوده و در نوشته‌ها، اقدامات او پنهان است. با تحلیل متن و نوشته و همچنین با تحلیل زمینه‌ها و شواهد بیرونی که سرخ‌هایی از نیت مجری داشته باشد، می‌توان به معنای لفظی یعنی معنای واقعی و نیت تصمیم‌گیرنده دست یافت. (Hirsch, 1967 b: 40-68) بر مبنای این کنش علمی، میزان اعتبار، سلامت و درستی یک تأویل مشخص می‌شود. او این اقدامات - یعنی تلاش برای دستیابی به معنای لفظی - را خط‌کش و معیاری برای سنجش تفسیرهای کنش، متون و سخنان می‌داند. به گونه‌ای که باور دارد بدون در نظر گرفتن زمینه و متن در تفسیر و کشف معنای لفظی، علم هرمنوتیک به پایان خواهد رسید. (پالمر، ۱۳۷۷: ۷۳ - ۷۲) با توجه به نوع و کیفیت

اندیشه هرمنوتیکی هیرش، دانش هرمنوتیکی او را «منطق اعتبار بخشی» دانسته‌اند که هدف غایی نیت سنجی را دنبال می‌کند. هیرش برای دستیابی به نیت و قصد به عنوان اصلی‌ترین و با اهمیت‌ترین معیار فهم نهایی نوشتار و تصمیمات، توصیه می‌کند مقولاتی چون واکاوی بیوگرافی تصمیم‌گیرنده و تأثیرات جانبی، بررسی سخنان، متون و گفته‌های او، توجه به سیاق و کیفیت بیان، دقت در افق معنایی و بردن متن در چارچوب تاریخی و موضوعی مورد توجه قرار گیرد (Hirsch, 1976: 13-17). بنابر آنچه بیان شد نظریه اریک هیرش در کشف قصد و نیت تصمیم‌گیرندگان و مجریان تاریخی را می‌توان در شاکله مدلی به شرح زیر ترسیم نمود.



نمودار شماره ۱. مدل مفهومی اریک هیرش

۳. بسترهای شکل‌گیری ایده تغییر پوشش ایرانیان

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، بر مبنای نظریه هیرش، زمینه‌ها و بسترهای فردی و محیطی بر شکل‌گیری نوع اندیشه نویسندگان یا تصمیم‌گیرندگان تأثیرگذار است. به عبارتی اریک هیرش می‌خواهد اثبات کند که اتخاذ یک تصمیم یا خلق یک ایده در پرتو زمانه آن قابل تحلیل است و هیچ اندیشه و تصمیمی در خلأ شکل نمی‌گیرد؛ بنابراین، سؤالی که در

اینجا مطرح می‌شود و باید بدان پاسخ روشن‌تر داده شود این است که اساساً رضاشاه تحت تأثیر چه زمینه‌هایی به سمت کشف حجاب آن هم به شکل اجباری آن سوق داده شد؟

۱-۳- زمینه‌های فردی (بیوگرافی)

رضاشاه پهلوی در ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ در روستای آلاشت در شهرستان سوادکوه، استان مازندران، به دنیا آمد. پدرش یاور (سرگرد) «عباسعلی‌خان» از سوادکوه و مادرش «نوش آفرین آیرملو» از طایفه آیرملوهای قفقاز بود. (Zirinsky, 1992: 639-663) واکاوی زندگی اجتماعی و نوع اشتغال خانوادگی رضاشاه نشان می‌دهد که پیشه نظامی‌گری به‌نوعی برای آن‌ها وجه مشترک بوده است. به‌عنوان مثال پدر رضاشاه در هنگ هفتم سوادکوه مشغول خدمت بوده و پدربزرگ او «مراد علی‌خان» نیز نظامی بوده و پیش از این با درجه «سلطانی» که معادل سرهنگی بوده در جنگ هرات کشته شده بود. (کرونین، ۱۳۸۲: ۲۳-۴۴) بنابراین زمینه‌های پیشه نظامی و اتخاذ شغل و شیوه نظامی‌گری در ذهنیت رضاشاه به تدریج و از اوایل کودکی شکل گرفته بود. موضوع دیگری که در شکل‌گیری شخصیت رضاشاه تأثیرگذار است مرگ زودهنگام پدر او است. ظاهراً این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که رضاشاه «چهل‌روزه» و به تعبیری دیگر «هشت‌ماهه» بوده است. امری که زندگی او و مادرش که همسر دوم عباسعلی‌خان است را با مشکلات زیادی مواجه می‌کند.

در مورد مادر او و تأثیری که می‌توانسته بر شخصیت رضاشاه و در ادامه تصمیمات خاص وی بگذارد، چند نکته حائز اهمیت است که عبارت‌اند از: ۱- مادر رضاشاه یک مهاجر گرجستانی است که در دوره قاجار به ایران مهاجرت نموده است. این کشور در آن زمان بخشی از امپراتوری روسیه قلمداد می‌شد؛ (Afkhami, 2009: 4) ۲- پس از مرگ عباسعلی، مادرش با سختی زیادی مواجه می‌شود. دلیل آن نیز عدم پذیرش غیربومی‌ها در فرهنگ آن زمان مردم آلاشت است؛ به عبارت دیگر، همسر اول عباسعلی‌خان، خانواده عباسعلی‌خان و به‌طور کلی مردم آلاشت ازدواج با غیربومی‌ها را نمی‌پسندیدند؛ ۳- پس از مرگ عباسعلی‌خان، رضاشاه و مادر او از ارضیه پدری نیز محروم می‌شوند. همین اختلافات خانوادگی به کلی اسباب مهاجرت آن‌ها به تهران را نیز سبب شد. گرچه در این مقطع زمانی اطلاعات زیادی وجود ندارد اما آنچه بیشتر مطرح می‌شود این است که آن‌ها ابتدا در منزل برادر بزرگ‌تر

مادرش، یعنی «علی‌خان» و پس از مهاجرت تحصیلی علی‌خان به آلمان، به منزل برادر دیگر خود «ابوالقاسم بیک» نقل مکان می‌کنند. مشکلات و مخارج زندگی، نوش آفرین را مجبور به ازدواج مجدد می‌کند. البته دوران تجدید فراش و آسودگی مادر رضاشاه زیاد به طول نینجامید و او هم پس از تحمل بیماری درحالی‌که رضاشاه تنها هفت سال داشت فوت نمود. مجموعه این تجربه‌های تلخ دوران کودکی همواره بخشی از حافظه تاریخی رضاشاه را پوشش می‌داد. به گونه‌ای که پس از دستیابی به سلطنت بارها به این مقوله اشاره نمود که در دوران کودکی هرگز محبت خانواده را احساس ننمود. (Abdmolaei, 2013: 87) بعد از مرگ نوش آفرین ابوالقاسم بیک، دایی رضاشاه سرپرستی او را تقبل می‌کند. ابوالقاسم بیک مرد توانگری نبود، بنابراین، رضاشاه به خاطر مشکلات مالی نتوانست به مدرسه برود.

در جریان تحولات انقلاب مشروطه و بعد از فتح تهران به وسیله نیروهای مردمی مشروطه‌خواه گیلانی و بختیاری در ۲۲ تیر ۱۲۸۸ ه.ش، رضاشاه به همراه گروه محافظین عین‌الدوله که در حال تبعید شدن بود، به شهر فریمان فرستاده شد. او با نزدیک شدن به عین‌الدوله که از مخالفین سرسخت مشروطیت بود، به آموختن، خواندن و نوشتن پرداخت. (کرونین، ۱۳۸۲: ۲۳-۴۴) بنابراین او از سواد خواندن و نوشتن نسبی برخوردار می‌شود اما به مطالعات باستانی گرایش پیدا می‌کند. علاقه وی به تاریخ باستان و ادبیات و اشعار افرادی چون فردوسی در گرایش او به ملی‌گرایی بی‌تأثیر نبوده است. «محمدابراهیم باستانی پاریزی» در کتابی با عنوان «شاهنامه آخرش خوش است، (۱۳۵۰)» می‌گوید، «مراد اورنگ» نویسنده و محقق زبان‌های باستان، در سال ۱۳۰۸ هرروزه داستان‌هایی از شاهنامه را در حضور رضاشاه می‌خوانده است. او می‌گوید در یکی از این شب‌ها وقتی داستان «روشنک» دختر «داریوش سوم» را که قرار بوده پس از فروپاشی سلسله هخامنشیان و اشغال ایران به نزد اسکندر مقدونی بفرستند، رضاشاه بی‌اختیار متأثر شده و برای اولین بار در جمع اطرافیان خود گریه می‌کند. بعد از این ماجرا او سریعاً فرمان ساختن آرامگاه فردوسی به شکل معماری عصر هخامنشیان را صادر می‌کند. (باستانی پاریزی، ۱۳۵۰).

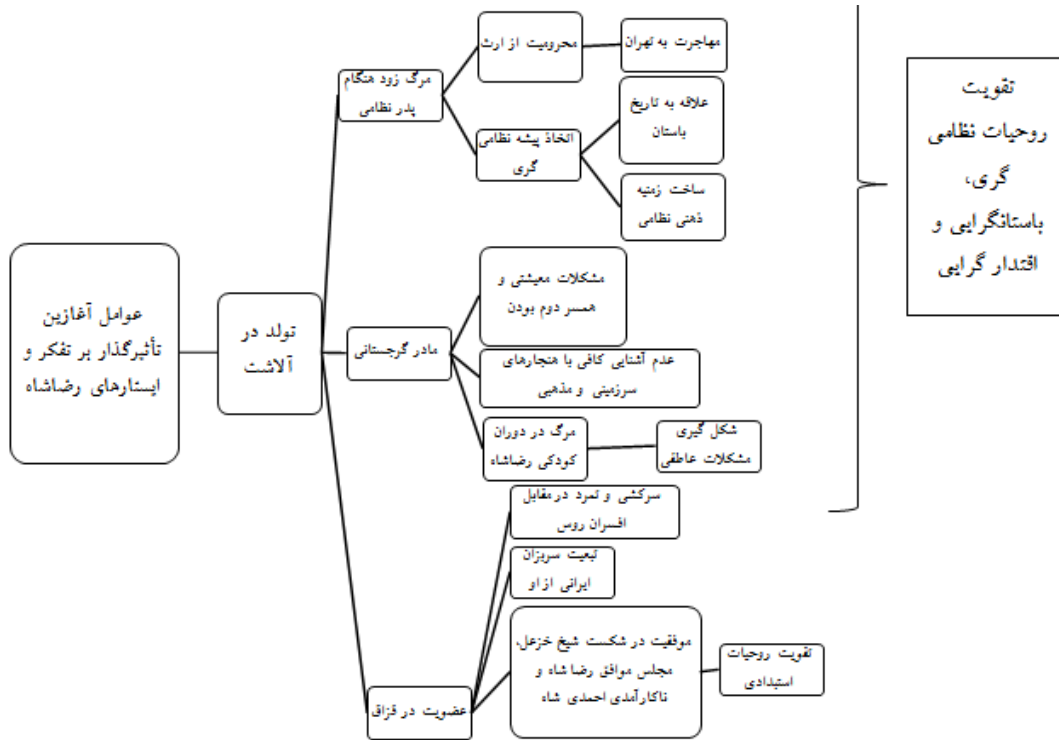
پس از گذراندن دوران سخت زندگی کودکی، در ابتدای نوجوانی، ابوالقاسم بیک یا یکی از بستگان او بنام «صمصام»، شرایط حضور رضاشاه در قزاقخانه را فراهم نمود و این آغازی بود برای خروج از زندگی پر دغدغه رضاشاه. در این زمان رضاشاه ۱۴ سال دارد. گزاره‌هایی

که از وی نقل شده، حکایت از آن دارد که هنگام ورود به پیشه نظامی گری به قدری خردسال بوده که برای سوارشدن بر اسب، دیگران به او کمک می‌کرده‌اند. (Homan, 1980: 674-677)

این دوران با سپری کردن مراحل نظامی گری تا درجه سردار سپه‌پی پیش می‌رود. او در میان قزاق‌ها سعی می‌نمود از خود چهره‌ای آزاداندیش نشان دهد اما نویسندگانی چون باقر عاقلی معتقد است که او در این زمان در مقابل افسران روس‌ها فردی ناآرام، متمرّد و سرکش بود. (عاقلی، ۱۳۸۶: ۵۶)

این ویژگی خاص باعث می‌شد تا افسران ایرانی از او تبعیت کنند. این نوع از تبعیت نیز مشخصاً یکی از عوامل پررنگ شدن اعتمادبه‌نفس و بعدها خوی قلدری و استبدادی در وی بود. این زمینه‌های نظامی را که در کنار مقولاتی چون ۱- خنثی نمودن قیام شیخ خزعل به دست رضاشاه؛ ۲- مجلس شورای ملی موافق او و ۳- ناکارآمدی احمدشاه قاجار قرار دهیم، مقولاتی چون شکل‌گیری روحیات اقتدارگرایی و سلطه‌طلبی در رضاشاه بیشتر مشخص می‌شود. روحیاتی که او را برای صدور تصمیمات خاص و تأثیرپذیری از تحولات زمانه در دوران حکومتش آماده می‌نمود.

بر مبنای نظریه هیرش و واکاوی اسناد اندک در مورد تحولات دوران کودکی و نوجوانی رضاشاه، می‌توان به این نتیجه دست یافت که عدم آشنایی دقیق مادر رضاشاه با مبانی ارزشی در ایران و عدم درک معانی هنجارهای نهادینه‌شده در قلمرو سرزمینی ایران آن هم در آن مقطع، خود می‌توانسته هرچند اندک، بر سمت‌گیری منفی رضاشاه در آینده نسبت به مقوله‌های هنجاری و فرهنگی چون اهمیت پوشش تأثر گذار باشد. ضمن اینکه مشاجرات خانوادگی، محرومیت از ارث، مشکلات اقتصادی و مرگ زودهنگام از یک‌طرف فرصت کافی را در اختیار مادر او قرار نمی‌داده تا اسباب پرورش هنجارمند بر مبنای احکام مذهبی را برای او فراهم آورد و از طرف دیگر رضاشاه نیز از تجربه تحصیلات آکادمیک بازمی‌ماند. در آن دوران تا پایان دوران سلطنت رضاشاه، زمانی که فرصت مطالعه پیش می‌آمده، وی متناسب با فهم خود از وقایع اجتماعی، در ارتباط با تاریخ باستان مطالعه داشته است. علاوه بر این، توفیقات سیاسی و موفقیت‌های نظامی اعتمادبه‌نفس او را بالا برد تا این وضعیت در ادامه مقدمات موقعیتی را فراهم آورد که رضاشاه در رویارویی با معضلات و کشف راه‌حل دقیق، با دیدی کاملاً آرمانی-انحصاری و نه لزوماً جامعه‌شناسانه برخورد داشته باشد.



نمودار شماره ۲- زمینه‌های فردی (بیوگرافی)

۳-۲- زمینه‌های محیطی

۳-۲-۱- قبل از سلطنت رضاشاه

قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه، نوع رایج لباس زنان متشکل از یک روپوش سیاه و سفید بنام چادر بود که حجاب یعنی پوشش اسلامی نام داشت. مردان نیز معمولاً از لباس‌های سنتی استفاده می‌کردند که شامل شلوار گشاد و پیراهن‌های بلند به نام قبا و شال‌هایی به صورت عمامه بود. این پوشش به تدریج با شروع ارتباطات ایرانی‌ها با اروپا، در برخی طبقات اجتماعی تغییراتی را به خود دید. توضیح آنکه زنان و مردان ایرانی در طول قرن نوزدهم با زنان و مردان اروپایی روبرو شدند که در مقایسه با زنان ایرانی اغلب با لباس‌های متفاوت‌تر و به زعم آن‌ها آزادتر و آراسته‌تر ظاهر می‌شدند. (Gillian Vogelsang-Eastwood, 2001: 4-10) از این رو، ضمن متأثر شدن از این شرایط، برخی از آن‌ها پس از بازگشت به ایران، سرشار از

باورها و همچنین اهدافی برای آشنایی زنان جامعه با این موضوع و رهایی آن‌ها از پوشش سنتی بودند. (Tavakoli-Targhi, 1994: 73-76)

مردان ایرانی نیز در شهرهای بزرگ به سرعت لباس و پوشش‌هایی چون کراوات را که به‌طور گسترده‌ای در اروپا رایج بود، با فرهنگ داخلی خود تطبیق می‌دادند. در این میان برخی از زنان که البته به نسبت کل جمعیت ایران تعدادشان اندک بود، حجاب را نشانه عقب‌ماندگی می‌دانستند. دلیل آن، نوع خوانشی بود که از فرهنگ و اجتماع دنیای غرب داشتند. این دسته از شهروندان ایران، کیفیت زندگی فردی و خصوصی مردم در اروپا را که در آن حجاب، اجباری نبود پیشرفته‌تر می‌دانستند؛ لذا به تقلید از آن‌ها می‌پرداختند. (Chehabi, 1993: 200-205) این روند فراخور باز دیدهای مکرر زنان و مردان ایرانی از اروپا، رشد می‌یافت. به‌گونه‌ای که این اقدامات برای اروپایی‌هایی که از ایران دیدن می‌کردند جای تعجب داشت. به‌عنوان مثال، هنگامی که پیر لوتی نویسنده فرانسوی در سال ۱۲۷۹ به ایران سفر می‌کند، متوجه می‌شود «شعاع‌السلطنه» (۱۲۹۹-۱۲۵۳) دومین فرزند پسر مظفرالدین‌شاه، به سبک فرانسوی‌ها و بسیار متفاوت‌تر از دیگران لباس پوشیده است. از این‌رو، در ملاقاتی با وی می‌گوید «اگر این فرش‌های ابریشم ارزشمند بر روی زمین پهن نبود و کلاه آستاراخانی، آخرین بقایای لباس شرقی بر سرها به چشم نمی‌خورد، انسان می‌توانست خود را در اروپا تصور کند. حیف از این خطای سلیقه... پیشرفت‌های اروپا طی قرون بسیاری، با مسائل تزکیه و اصلاحات در همه نوع روبه‌رو بوده است، پس تقلید از ما واقعاً یک انحطاط به شمار می‌رود» (Loti, 1988, 253-254). این سخن از نویسنده فرانسوی درک بالای او از فضای اجتماعی و معانی ارزشمند سنت خاص هر کشور را گوشزد می‌کند. این در حالی است که همه شهروندان ایرانی در آن زمان، به این حد از معرفت اجتماعی و فرهنگی دست نیافته بودند. در نتیجه، برخی از آن‌ها بدون توجه به این نکته که آنچه باید تغییر کند فکر است و نه ظاهر، پوشش را عامل اصلی عقب‌ماندگی می‌دانستند و کشف حجاب می‌کردند یا لباس‌های خود را تغییر می‌دادند. «فاطمه برقانی» معروف به «قره‌العین»، شاعر و رهبر فرقه بابیه نخستین زن کشف حجاب کننده است. (Ahmed, 1992: 35-48) به تدریج نوگرایان و روشنفکران آن زمان همچون «میرزا آقاخان کرمانی»، «آخوندزاده» و «ملک‌محمّد خان» پوشش اجباری و نوع لباس‌ها را مورد انتقاد قرار دادند. پس از انقلاب مشروطه، زنان به تدریج انجمن‌هایی در برخی از شهرهای بزرگ بنا

نموده و به نشر مجلات و روزنامه‌هایی با موضوع حجاب پرداختند. در سال ۱۲۹۷ میرزا ابوالقاسم آزاد آذربایجانی باشگاهی رسمی تأسیس نمود که اعضا به صورت کاملاً مختلط، در جلسات زیادی به صورت نیمه مخفیانه درباره لغو حجاب به بحث می‌پرداختند. به علاوه به تدریج برخی از شاعران نوگرا و نواندیش همچون «عارف قزوینی»، «میرزاده عشقی» و به خصوص «ایرج میرزا» اشعاری علیه پوشش اسلامی سرودند. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۴۳۳) با تأسیس «شورای عالی معارف» در اسفند ۱۳۰۰ و «جمعیت نسوان وطن‌خواه» در سال ۱۳۰۲ نیز بستر تغییرات فرهنگی، بیش از پیش مهیا شد.

با این وجود اکثریت زنان ایرانی پیش از اجباری شدن کشف حجاب به دستور رضاشاه، پوشش سنتی خود را حفظ نمودند اما واکاوی بسترهای اجتماعی نشان می‌دهد که سستی آرام و تدریجی نسبت به آداب و رسوم در حال فراگیری بود. (Chehabi, 1993: 209) برای مثال سنت پوشیدن روبند در زیر چادر به جز در برخی مناطق جنوبی کشور از میان رفت و در برخی از شهرهای بزرگ پوشیدن کلاه‌های لبه‌دار شبیه به کلاه پهلوی تا حدودی باب شد. در نتیجه در میان ساکنین شهری تحصیل کرده، تقابل و رویارویی با پوشش سنتی به‌طور پیوسته افزایش یافت. (Junaid Asghar, 2015: 4-7) بنابراین، با وجود اینکه ۱- بسیاری از شهروندان عادی ایران، مذهب‌یون و سنت‌گرایان نه‌تنها تحت تأثیر اروپا قرار نگرفته بودند بلکه به شدت مخالف تغییر پوشش بودند و ۲- حجاب در باور آن‌ها به عنوان یک ابزار برای ایمنی، حفظ حرمت و شأن انسانی و نه ظلم قلمداد می‌شد، نمی‌توان نادیده گرفت که خوانش‌های اجتماعی افشار تأثیرگذار، افق دید مردان و زنان نواندیش و اقدامات آن‌ها در بستر اجتماعی، زمینه‌ای را فراهم آورد که مسئله پوشش به تدریج تحت تأثیر رژیم استبدادی پهلوی قرار گیرد. بر مبنای متد اریک هیرش، رضاشاه و مشاورین بعدی او نیز در این مقطع زمانی، فرزند زمانه خود و متأثر از فضای محیطی هستند. شخص رضاشاه از یک‌طرف تغییرات تدریجی را ملاحظه می‌کرده و متأثر می‌شده و از طرف دیگر تلقی و خوانش اکثریت مردان و زنان ایران از پوشش و روحیات محافظه‌کارانه آن‌ها در این زمینه را احساس و فهم می‌نموده است. به‌عنوان مثال، در سال ۱۳۰۲ نویسنده‌ای به نام «ابراهیم خواجه‌نوری» مقاله‌ای منتشر نمود که در آن این مطلب درج شده بود که زنان ایرانی متأثر از زنان ترک، روسری را جایگزین چادر کرده‌اند. بعد از نشر این مقاله، در تهران جنجالی بزرگ به راه افتاد. به‌گونه‌ای که «ناظر شریعت» مشاور مذهبی

«وزارت آموزش و پرورش»، از نویسنده در دادگاه شکایت کرد. در نتیجه خواهان نوری هم جریمه شد و هم به مدت سه ماه به زندان محکوم شد. (صدیق، ۱۳۵۴: ۳۰۱) این واقعه تاریخی حکایت از دو مسئله اساسی اجتماعی دارد، ۱- در زمانی که رضاشاه هنوز به سلطنت دست نیافته بود، بسترهای تغییر در پوشش تا حدودی فراهم بوده است و رسانه‌های زمانه جسارت نگارش مطالب فرهنگی حتی خلاف قرائت سنتی و رسمی از حجاب را داشته‌اند. ۲- با وجود بستر مناسب اجتماعی، نشر اخبار این تغییر و تحولات برای نوگرایان به خاطر قدرت نفوذ موافقان پوشش اسلامی هزینه داشته است. (موسی پور، میر قاسمی، علوی، ۱۳۹۹: ۶۲-۸۰) بنابراین، با توجه به روحیه آرمان‌گرایانه رضاشاه، این بستر نیمه مساعد، چنانچه می‌توانست جامعه تحت سلطه وی را به تجدد مورد خوانش او نزدیک کند، در رأس برنامه‌های دولتی قرار می‌گرفت. این امر در دوران قدرت‌یابی رضاشاه، متناسب با فهمی که از نفوذ اجتماعی موافقین پوشش سنتی دارد، نیازمند رویکردی تدریجی و سپس تحمیلی بود تا از قوه به فعلیت برسد. پروژه‌ای که در دوران پس‌اسلامت رضاشاه به شرحی که در ادامه خواهد آمد اجرا می‌شود.

۲-۲-۳- بعد از سلطنت رضاشاه

پادشاهی رضاشاه در سال ۱۳۰۴ پایان فرمانروایی گفتمان قاجاریان و آغاز تدریجی تغییرات پوشش ایرانیان در دوران پهلوی بود. در چارچوب سیاست‌های تدریجی تغییر پوشش ایرانیان، رضاشاه در سال ۱۳۰۶ با پایه‌ریزی «کلاه پهلوی» که چیزی شبیه به کلاه کپی فرانسوی بود، کلاه‌های قدیم را تغییر داده و کلاه جدید را کلاه رسمی مردان ایرانی اعلام نمود. حامیان این قانون، رضاشاه و به خصوص روشنفکرانی بودند که باور داشتند ملت‌سازی و ایجاد دولت جدید به «درجه پایینی از تنوع فرهنگی» و «درجه بالایی از همگونی قومی» نیازمند است. (اتابکی، ۱۳۸۷: ۱۴) برای آشنا ساختن مردم با این تغییرات، رضاشاه دستور به برگزاری مراسم‌های استانی داد. (Sanasarian, 1900, 318-320) در همین راستا، در برخی از شهرها تمام شهروندان مرد برای گرفتن کلاه پهلوی به ناحیه دعوت شدند. به‌عنوان مثال در شهری چون اردبیل، پس از سخنرانی فرماندار ناحیه، کلاه‌های جدیدی در داخل سینی‌هایی به مهمانان تحویل داده شد، در نتیجه همه حاضرین کلاه سنتی خود را برداشته و کلاه جدید را جایگزین آن کردند. (صفری، ۲۱۳۷۰: ۲۱)

با تشکیل ارتش جدید، پلیس سیاسی و مراکزی چون «جمعیت تمدن نسوان» در ۱۷ تیر ۱۳۰۵، قدرت رضاشاه مضاعف‌تر گردید. از طرفی هم‌زمانی معرفی کلاه پهلوی با وضع قوانین جدیدی چون تصویب قانون «خدمت نظام‌وظیفه» و «دین زدایی قوه قضاییه» توسط «علی‌اکبر داور» وزیر دادگستری نیز، شرایط ویژه‌ای را پیش‌روی مردم ایران قرار داد. این کنش اقتدارگرایانه، ضمن کاهش نفوذ روحانیون، معترضین را در چند جبهه به خود مشغول می‌کرد تا تغییرات ظاهری آن‌ها کم‌اهمیت‌تر شود. با این حال، این اقدامات منجر به ناآرامی‌های پراکنده‌ای در کشور گردید. این اعتراضات در طول جشن سال نو، در اواخر اسفند ۱۳۰۶ و ساعاتی پیش از آغاز نوروز سال ۱۳۰۷ در حرم حضرت معصومه اوج گرفت. در آن زمان، همسر رضاشاه و همراهان او تصمیم گرفتند تا این عید را در حرم حضرت معصومه جشن بگیرند و بدین منظور با لباس نامناسب وارد حرم شدند. پس‌از این اقدام، برخی از روحانیون اعتراض کردند. در نتیجه رضاشاه از تهران به قم رفت و شخصاً تعدادی از طلاب و روحانیون به خصوص شیخ محمدتقی بافقی را که به ملکه گفتمان پهلوی انتقاد کرده بود، در حضور مردم مورد ضرب و شتم قرار داد. سپس مأمورین، او را به تهران و بعد به زندان شهربانی بردند. یکی از افراد دیگر سید ناظم بود که توانست در آن شلوغی جمعیت از چنگ مأموران حکومتی فرار کند. او سپس به نجف اشرف رفته و بعد از برکناری رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ به ایران برگشت. (قاضی، ۱۳۷۲: ۲۸-۲۹)

مطابق گزاره بالا می‌توان استدلال کرد که نه‌تنها قدرت روحانیون به خاطر استبداد رضاشاهی به کلی محدود شده بود، بلکه تا حدود زیادی فرصت اعتراض نیز از مردم و طرفداران روحانیون گرفته شده بود. این اختناق، فضای جدیدی را پیش‌روی رضاشاه قرار می‌داد. به‌گونه‌ای که او حتی می‌توانست در نوع لباس و پوشاک افراد دخالت نموده و قانون دلخواه خود را وضع کند. در همین راستا، در ششم دی ۱۳۰۷ اولین قانون مربوط به پوشش توسط مجلس هفتم به تصویب رسید. طبق ماده ۱ آن، تمام مردان ایرانی چه آن‌ها که در مراکز دولتی و چه آن‌ها که به صورت خصوصی شاغل هستند باید لباس فرم بپوشند. مطابق ماده ۲، صرفاً هشت گروه از انجام قانون مذکور معاف می‌شدند و پوشیدن هر نوع لباس دیگر غیرقانونی بود. بر مبنای ماده ۳، ساکنین شهرهایی که در رعایت این قانون غفلت می‌کردند به پرداخت جریمه نقدی ملزم می‌شدند و در مواردی که ساکن شهر نبودند، بسته به حکم دادگاه

محکوم به زندان از یک تا هفت روز بودند. ماده ۵ نیز مسئول رعایت قوانین توسط فرزندان ذکور را والدین می‌دانست. (Wilber, 1975: 138-139)

شاه در این زمان قدرت لازم جهت تحمیل تفکر خود بر اکثریت طبقات اجتماعی را یافته بود. نخست‌وزیر رضاشاه مهدی قلی هدایت «مخبرالسلطنه» در این زمینه می‌نویسد «من برای مدتی در برابر این موضوع مقاومت کردم تا اینکه یک روز شاه در جلسه هیئت دولت یقه مرا گرفت و خواست که کت و شلوار برای من بدوزند من گفتم اکنون که شما از آن لذت می‌برید من خودم را با آن وفق خواهم داد» (هدایت، ۱۳۲۹: ۴۴۸) بنابراین، همه مردم ایران چه صاحبان مقام دولتی و چه بدون آن، با دستور رضاشاه از سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی در امان نبودند؛ اما دو اتفاق مهم رضاشاه را تحریک می‌کند تا از تغییر پوشش مردان فراتر رفته و عملیاتی شدن پروژه کشف حجاب زنان را در دستور کار خود قرار دهد.

دیدار امان‌الله‌خان با رضاشاه

این دیدار زمانی است که امان‌الله‌خان پادشاه جوان افغانستان، به همراه همسرش ملکه ثریا در خرداد ۱۳۰۷ در بازگشت از سفر اروپا به ایران آمد. قبل از این سفر، شاه و ملکه افغانستان از کشورهای مصر، ایتالیا، فرانسه، سوئیس، بلژیک، آلمان، بریتانیا، مجارستان، روسیه و ترکیه دیدار کرده بودند. او از راه ترکیه وارد تهران شد و حدود دو هفته مهمان رضاشاه بود و سپس با ماشین شخصی خود از ایران به سمت افغانستان رفت. امان‌الله با آرمان‌های ترقی‌جویانه راهی اروپا شده و شیفته مظاهر تمدن اروپایی بود. او با لباس فرنگی و کلاه لبه کج، به اتفاق ملکه کشف حجاب نموده خود که با شمایل کاملاً فرنگی متمایز از دیگران بود، وارد تهران شد. در ایران آن زمان قانون کشف حجاب هنوز تحمیل نشده بود. این رویکرد امان‌الله‌خان به جز شاه، به شدت ذهن مقایسه‌نگرانه روشنفکران، وزرا و مشاوران غرب‌گرای او مانند تیمورتاش، نصرت‌الدوله، داور و فروغی و بعدها علی‌اصغر حکمت را به خود مشغول می‌کند. در آن روزها در تهران، به جز «ایران» دختر بزرگ «عبدالحسین تیمورتاش» وزیر دربار که لباس غربی به تن داشت و بدون حجاب بود، حتی غربی‌هایی که به ایران مسافرت می‌کردند به‌طور علنی بی‌حجاب نبودند؛ اما مشخصاً سفر امان‌الله‌خان و ملکه ثریا به تهران، به روشنفکران اطراف رضاشاه میدان داد تا وی را به سرعت بخشیدن و تحرک دادن بیشتر

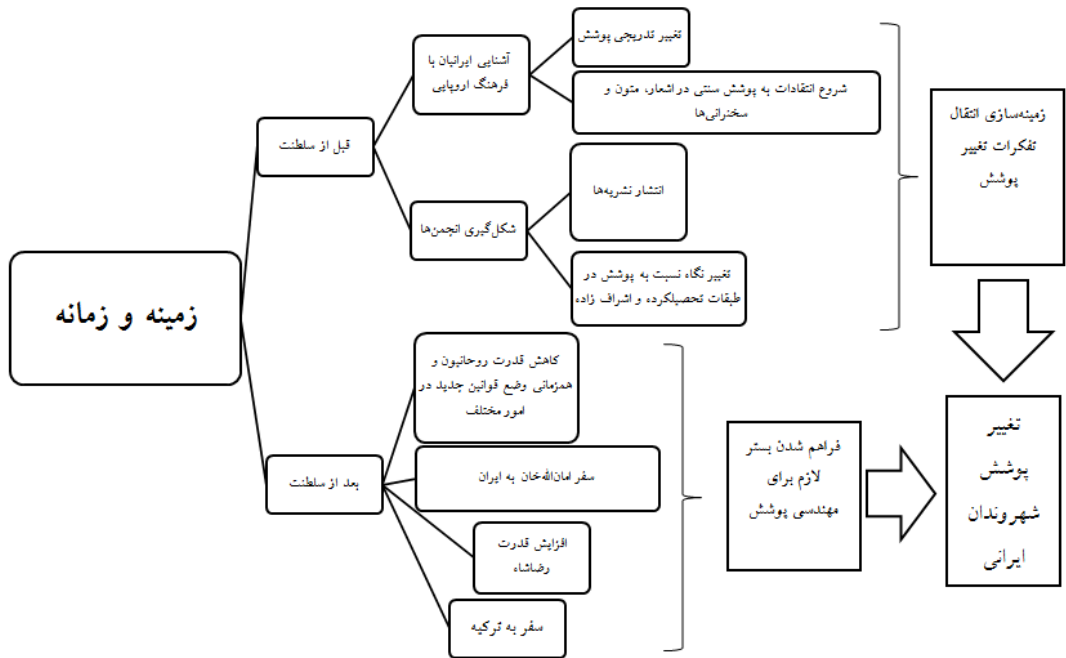
به تحولات پوشش زنان تشویق کنند. (فروغی، ۱۳۲۷: ۲۸۵-۲۸۳) از همین رو، رضاشاه پس از تثبیت بیشتر قدرتش، پیشبرد برنامه‌های فرهنگی نوین را به صورت بسیار جدی‌تری آغاز کرد. اروپایی کردن لباس ایرانیان از جمله آن برنامه‌ها بود.

۲- سفر رضاشاه به ترکیه

در دوازدهم خرداد ۱۳۱۳ رضاشاه اولین فردی بود که در دوران سلطنتش برای «بازدید دولتی» به کشور ترکیه سفر نمود. روابط بین ایران و ترکیه در دهه اول ۱۳۰۰ تا حدودی متشنج شده بود، اما در دهه دوم، دیپلماسی و مذاکرات دوجانبه منجر به بهبود قابل توجهی در روابط آن‌ها شده بود و بازدید و مسافرت شاه به افتخار این اتفاق صورت گرفت. البته حسن ارفع یکی از طرفداران رضاشاه در این رابطه می‌گوید «این اصلاح‌طلب ایرانی به بهانه بازدید همتای ترک خود آمده بود تا بسیار بیشتر از پیشرفت‌های ترکیه، یاد بگیرد و سود ببرد. او بلافاصله پس از بازگشتش آنچه را در آنجا یاد گرفته بود عملی کرد» (Arfa, 1965: 246-252)

بنابراین، این یک واقعیت کاملاً پذیرفته‌شده‌ای است که رضاشاه متأثر از پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی حاصل از شیوه عملی آتاتورک و مقولاتی چون مشارکت زنان در امور عمومی قرار گرفت. در آن وضعیت، رضاشاه از نزدیک شاهد کارکردهای اجتماعی غرب‌گرایی در کشور ترکیه بود. به باور یحیی دولت‌آبادی، به دلیل روحیه رقابتی میان رضاشاه و آتاتورک، همین امر موجب تحریک او در سرعت بخشیدن به فرایند تقلید و پیروی محض از دنیای غرب شد. به عبارتی دیگر، از آنجاکه آتاتورک هم‌تا و هم‌عصر رضاشاه بود و به نوعی رقابت سیاسی خاصی میان آن‌ها وجود داشت، دعوت متقابل رضاشاه برای بازدید از ایران را پذیرفت. از همین رو، رضاشاه در صدد بود تا در زمان بازدید متقابل او، جامعه ایران را با چنان شتاب و سرعتی نو سازد که عقب‌ماندگی ایران نسبت به ترکیه به چشم نیاید. براین مبنای اعمال اجبار و خشونت، در اجرای برنامه تغییر ظواهر ایرانیان، در افق نگاه رضاشاه لازم شد. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۴۳۱) عیسی صدیق نیز نقل می‌کند «رضاشاه پس از بازگشت از ترکیه (حتی) به مأموران جمع‌آوری زباله در تهران و رانندگان کالسکه در مشهد دستور داد که کلاه لبه‌دار استفاده کنند.» (صدیق، ۱۳۵۴: ۳۰۵)؛ بنابراین، در اواسط دهه ۱۳۱۰ حکومت رضاشاه اصلاحات مستبدانه در زمینه پوشش را این بار نه به عنوان قوانین بلکه به عنوان یک حکم اعلام نمود.

بر مبنای آنچه اریک هیرش تجربه مجدد تاریخ و فهم زمینه‌های محیطی تأثیرگذار بر افق دید تصمیم‌گیرنده می‌داند، می‌توان استدلال نمود که در کنار فرصتی که با ثبات قدرت سیاسی و کاهش نفوذ روحانیون برای پهلوی اول حاصل می‌شود، رضاشاه در دو دیدار مطرح‌شده به شدت متأثر از همتایان همسایه خود قرار می‌گیرد.



نمودار شماره ۳- زمینه‌های محیطی

۴- متون صادرشده از رضاشاه و کشف مقصود

۴-۱- متون صادرشده

به باور هیرش فهم «زمینه و متن» فهمی است که چرایی و مقاصد و رویدادهای فرهنگی و تاریخی گذشته را بر ما نمایان می‌سازد. (Hirsch, 1967, p.254) برای دستیابی بدین منظور، تحولات و زمینه‌های شکل‌گیری ایده تغییر پوشش ایرانیان در اندیشه رضاشاه مورد بررسی

قرار گرفت. در ادامه برای کشف نیت و دست‌یابی به مقصود او می‌بایست ضمن کنار زدن پیش‌فرض‌ها و داوری‌های شخصی به بررسی متون او (سخنرانی‌ها و مکتوبات) نیز پرداخت. به‌طور کلی متونی که از رضاشاه باقی‌مانده است شامل چندین متن سخنرانی و دو سفرنامه مازندران (مربوط به مسائل عمرانی سال ۱۳۰۵) و خوزستان (مربوط به حوادث شیخ خزعل و ماقبل سلطنت) می‌شود. این دو سفرنامه پیش از انقلاب اسلامی ایران منتشر شده‌اند. البته برخی چون حسین فردوست در کتاب خود نویسنده این دو سفرنامه را میرزا فرج‌الله‌خان «دبیر اعظم» (۱۳۳۰-۱۲۶۱) می‌دانند. (فردوست، ۱۳۶۹) بنابراین عمده متون برجای‌مانده از رضاشاه درباره پوشش که ما را به قصد و نیت او نزدیک می‌کند مربوط به «نطق‌های او» و «نقل‌قول‌ها از او» می‌شود. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، واکاوی تحولات سیاسی ایران معاصر نشان می‌دهد که رضاشاه پس از خلع سلسله قاجار، تبدیل به بازیگری مهمی در روند نوسازی ایران گردید، اما این نگرش نوگرایانه تا حد زیادی تحت تأثیر غرب بود به‌گونه‌ای که به خصوص در زمینه فرهنگی به تقلید از غرب گرایش پیدا کرد. جامعه مذهبی و سنت‌گرای ایران در آن شرایط سیاسی-اجتماعی به دلیل دل‌بستگی به هنجارهای اجتماعی و مذهبی خود، اساساً نمی‌توانسته است درک همسانی متناسب با خوانش رضاشاه، نسبت به تغییرات فرهنگی داشته باشد لذا در بسیاری از مواقع رویکرد محافظه‌کارانه‌ای را در پیش می‌گرفت. در بسیاری از موارد به خصوص از سال ۱۳۱۰ به بعد، این مقاومت‌های پراکنده با واکنش‌های خشن رضاشاه روبرو می‌شد. در این باره او در مرداد ۱۳۱۳ در جمع نمایندگان مجلس می‌گوید: «کوشش من این است که ایران را در طریق ترقی و قبول تمدن جدید وارد کنم. آیا مردم حاضر نیستند خود را برای زندگی جدید حاضر نمایند تا این اندازه هم که پیشرفتی نصیب ایران شده نتیجه اعمال زور و قدرت من است» (مخبرالسلطنه، ۴۰۴:۱۳۸۵).

این گزاره از رضاشاه، ضمن اشاره به عدم همراهی بخشی از مردم در نوسازی مورد تلقی او، نشان‌دهنده این است که اساساً او هرگونه کنش نوساز و جدید در جامعه سنتی ایران آن زمان را تحت لوای زور و اجبار قابل پیاده شدن می‌دانسته است. این متن نقل شده از رضاشاه وقتی در کنار بسترهای محیطی-ایدئولوژیکی قرار می‌گیرد، به خصوص آنجا که رضاشاه از کشور ترکیه دیدن می‌کند، اشتیاق او برای به ورود به مسیر ترقی دنیای غرب و پذیرش الگوهای آن را بیش از گذشته نمایان می‌سازد. «هرگز تصور نمی‌کردم که ترک‌ها این اندازه ترقی کرده و

در گرفتن تمدن اروپا جلو رفته باشند؛ حالا می بینم که ما خیلی عقب هستیم و باید با تمام قوا به پیشرفت مملکت به خصوص آزادی زنان اقدام کنیم.» (صلاح، ۱۳۸۴: ۱۱۷)

بنابراین، رضاشاه که درک محیطی او بیشتر به ظواهر زیست اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ترکیه ختم می شده و از طرفی خود را رقیب آتاتورک می دانست، در راستای تحولات عمیق اجتماعی تصمیم می گیرد که اولاً در مسیر ترقی و توسعه تک خطی بر مبنای الگوی غرب قرار بگیرد، ثانیاً در این مسیر درصدد سبقت از همتای خود باشد. به عنوان مثال وقتی همراهان رضاشاه به شاه متحیر شده می گویند «در سایه اعلی حضرت ترقیات عظیمی نصیب ملت ایران شده است»، رضاشاه با ولع بیشتری می گوید: «ما عقب هستیم و باید با تمام قوا به پیشرفت سریع مردم به خصوص زنان بپردازیم» (الموتی، ۱۳۶۱: ۱۷۶-۱۷۵). این تأثیرپذیری رضاشاه از اولین سفر خارجی خود به گونه ای است که حدود یک سال پس از سفر به ترکیه در گفتگویی با محمود جم - کسی که کشف حجاب در دوره صدارت او انجام یافت - صراحتاً می گوید «این چادر چاقچورها را چطور می شود از بین برد؟! دو سال است که این موضوع فکر مرا به خود مشغول داشته، از وقتی که به ترکیه رفتم و زن های آنها را دیدم که پیچه و حجاب را دور انداخته و دوش به دوش مردها کار می کنند، دیگر از هر چه زن چادری بود بدم آمده است.» (صلاح، ۱۳۸۴: ۱۱۸)؛ بنابراین رضاشاه متوجه این مسئله مهم می شود که در زمینه تحقق توسعه بخشی از «جامعه زنان ایران» نادیده گرفته شده اند و باید آنها را به تدریج به عرصه اجتماع وارد کرد، اما فهم دقیقی از حقیقت پیشرفت در سایه حجاب ندارد. او تصور می کند اگر چنانچه ظاهر شهروندان ایران به دو روش ۱- اجبار: مانند مجازات برای کسانی که به حکم و قانون پشت کنند یا جریمه خیاطانی که لباس های مد روز نمی دوزند و ۲- زمینه سازی هایی فرهنگی پراکنده: مانند جلسات سخنرانی، جشن ها و تأسیس مراکز بانوان؛ تغییر نماید، ناگزیر در مسیر پیشرفت قرار خواهیم گرفت؛ بنابراین، به جای اینکه در این مسئله عمیق شود که باید شیوه فکر زنان و مردان را تغییر داد و آنها را با کمک القای عقلانیت جدیدی و آموزش صحیح، به مهارت کافی رساند، سعی در تغییر ظاهر آنها با کمک ابزارهای خشونت بار، آموزش های ضرب الاجلی و تأسیس مراکز و کانون های مطرح شده داشت. او آن چنان به شیوه و مسیری که در پیش گرفته بود ایمان داشت که وقتی با روحیات محافظه کارانه مردم ایران مواجه می شود برای ترغیب آنها خود تصمیم به پیش قدم

شدن می‌گیرد. (سمیعی، شفیعی، یعقوب نیا، ۱۳۷۹: ۱۰۸-۱۲۲) به‌عنوان مثال، در آبان سال ۱۳۱۴ در گفتگویی با وزیر معارف از روند تغییر لباس شهروندان سؤال می‌کند و وزیر معارف نیز بایان حدیث معروف «الناس علی دین ملوکهم» پیشنهاد پیش قدم شدن شخص شاه را می‌دهد و رضاشاه نیز در جواب می‌گوید «بسیار خوب، دیگران که اقدام نمی‌کنند، من پیرمرد حاضرم که جلو بیفتم و سرمشق بشوم». (حکمت، ۱۳۷۹: ۹۹) در ادامه، او که اولاً از دانش جامعه‌شناسی آکادمیک و در نتیجه شناخت اجتماع برخوردار نیست و دوماً از تاریخ تحول اروپا و سیر رسیدن آن به انقلاب صنعتی که شامل ادواری چون ۱-رنسانس یا جنبش نوزایی (قرن ۱۴ میلادی تا قرن ۱۶)؛ ۲-جنبش اصلاح دینی (قرن ۱۶ به رهبری مارتین لوتر آلمان)؛ ۳-جنبش روشنگری (اواخر قرن ۱۷ و تمام قرن ۱۸) و ۴-انقلاب صنعتی (که در قرن ۱۸ از انگلستان آغاز شد) درک دقیقی ندارد، تلاش می‌کند در مدت اندکی و به سرعت، مسیر جدید که دست‌کم چهار قرن برای کشورهای غربی به طول انجامید را طی کند.

مسئله دیگر که از سخنان رضاشاه قابل برداشت است، فهم غلط از پوشش ایرانیان به خصوص پوشش زنان به عنوان مانع پیشرفت است؛ به‌گونه‌ای که صراحتاً می‌گوید «اصلاً چادر و چاقچور، دشمن ترقی و پیشرفت مردم ماست». (فولادزاده، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۹۷) مشاوران، اطرافیان و منصوبین رضاشاه نیز حجاب را با عناوینی چون «خلاف تمدن»، «خلاف قانون طبیعت»، «سبب‌ساز عدم حضور زن به عنوان نیمی از مردم جامعه در عرصه کار» تعریف می‌کردند. نتیجه این خوانش از مفهوم حجاب همان است که مخبرالسلطنه هدایت - که بیش از شش سال نخست‌وزیر او بود - نقل می‌کند «آثاری که بیشتر ظاهر شد تمدن بولوارها بود که به کار لاله‌زار می‌خورد و مردم بی‌بند و بار خواستار آن بودند». (هدایت، ۱۳۲۹: ۳۸۳)

رضاشاه در مراسم جشن فارغ‌التحصیلی دختران در دی‌ماه ۱۳۱۴ در دانشسرای مقدماتی به چند نکته در قالب سخنرانی اشاره می‌کند که تمرکز بر آن‌ها قصد و نیت او را بیشتر آشکار می‌سازد. او ابتدا به این مسئله اشاره می‌کند که شرکت خانواده من در این جشن بدون حجاب، باید الگوی همه «زنان» و «دختران ایرانی»، به خصوص خانم‌های وزرا و مدیران سیاسی باشد. سپس پیش‌بینی می‌کند که امکان دارد اقداماتی علیه این تغییر پوشش صورت گیرد و کسانی که کشف حجاب نموده‌اند را بی‌عفت و نانجیب بخوانند. این در حالی است که به باور او نجابت و عفت ارتباطی به چادر ندارد. تصور و خوانشی که او نسبت به علما، روحانیون و

اسلام‌گرایان و استدلال‌های آن‌ها در مورد حجاب و پوشش زن و مرد دارد؛ او را صراحتاً به واکنش مستقیم وامی‌دارد. از همین رو، این سؤال را مطرح می‌کند که «مگر میلیون‌ها زن بی‌حجاب که در ممالک خارجه هستند نانجیب‌اند؟... تاکنون نصف جمعیت کشور به حساب نیامده و خانم‌ها از هرگونه حقی محروم بوده‌اند... در صورتی که صرف‌نظر از وظایف مادری می‌توانند دوشادوش مردها خدماتی را عهده‌دار باشند...» (Wilber, 1975: 166-167)

همچنین رضاشاه در جای دیگری خطاب به اسلام‌گرایانی که کلاه جدید را برناتافته و مانعی برای انجام فریضه نماز می‌دانند می‌گوید کلاه جدید برای عمل به مذهب توصیه نمی‌شود و هدف در اینجا عمل به احکام دین نیست بلکه پوشیدن آن برای عمل به ملیت و ایجاد وحدت است؛ بنابراین آنچه در نگاه رضاشاه ارزش وجودی بیشتری دارد؛ وحدت ملی و نه عمل به احکام دین و مذهب شیعه است. علاوه بر این، به باور رضاشاه با پوشیدن این لباس، اسباب برتری‌جویی غرب نسبت به مللی چون ملت ایران برچیده می‌شود. از همین رو صراحتاً می‌گوید «افراد سابق که آن را می‌پوشیدند گمان می‌کردند این کلاه موجب برتری آن‌ها نسبت به کسانی است که آن را نمی‌پوشیدند. ما نمی‌خواهیم دیگران فکر کنند آن‌ها به خاطر تفاوت جزئی در پوشش کلاه، نسبت به ما برتری دارند.» (Wilber, 1975: 166) ظاهراً این مقوله را رضاشاه جاهای دیگری نیز عنوان می‌کند. به‌عنوان مثال در دیدار با هدایت که کلاه جدید را موردانتقاد قرار داده بود با این گفتار که نمی‌پسندد ایرانی‌ها مانند شهروندان دیگر کشورهای غیر غربی مورد تمسخر واقع شوند، به جملات نخست‌وزیر سابق خود به‌شدت واکنش نشان می‌دهد. هدایت در کتاب خود «خاطرات و خاطرات» خود مدعی است در این لحظه آنچه برایش آشکار شد این بود که این عمل رضاشاه در تقلید، تحمیل و مهندسی پوشش است که در آینده مورد تحقیر قرار می‌گیرد نه پوشش سنتی شهروندان جامعه. (هدایت، ۱۳۲۹: ۵۲۰).

۲-۴- نظریه اریک هیرش و مقصود رضاشاه

با بهره‌گیری از نظریه اریک هیرش و تحلیل عوامل تأثیرگذار مشخص شد که حرکت در مسیر تغییر سبک پوشش تصادفی نبود و مجموعه‌ای از عوامل در ابعاد زمینه‌های فردی و محیطی بسترساز تغییر اجباری ظواهر ایرانیان در دوره رضاشاه گردید. با تحلیل متونی که از رضاشاه به صورت سخنرانی و مکتوبات وجود دارد این نتیجه حاصل شد که تصمیم

اتخاذ شده از سوی رضاشاه قصد و معانی ثابتی داشته که پس از بررسی هم‌زمان زمینه و متن می‌توان در ارتباط با آن‌ها به مواردی به شرح زیر اشاره نمود:

۱- تغییر پوشش به‌منابه رفع پیش‌شرط‌های توسعه: به باور رضاشاه، اروپایی شدن ظواهر، پیش‌شرط توسعه و برابری زنان و مردان بود. در این میان، ترکیه که متأثر از اروپا ظواهر پیشرفته‌تری نسبت به ایران داشت، به عنوان الگویی برای رضاشاه پذیرفته می‌شود. از منظر او، با همسان شدن با دنیای غرب و طی کردن مراحل پیشرفت، به‌نوعی بازگشت به خود واقعی و شکوه باستانی نیز محقق می‌شد؛ بنابراین تقلید از فرهنگ کشورهای اروپایی و دلبستگی به ملت در افق دید تصمیم‌گیرندگان دوران پهلوی اول در یک راستا قرار گرفت.

۲- وحدت ملی و بقای حاکمیت: در دوره رضاشاه، ایران جمعیتی حدود ۱۰ تا ۱۲ میلیون داشت که موقعیت جغرافیایی و وضعیت نامساعد جاده‌ها و راه‌های ارتباطی، آن‌ها را از هم جدا و ناهمگون ساخته بود، لذا هر کدام از آن‌ها خود به‌تنهایی دارای فرهنگ، آداب و رسوم و لباس مخصوص به خود بودند. بلوچ‌ها، شاهسون‌ها، بختیاری‌ها، لر‌ها، کردها، ترکمن‌ها و غیره هر کدام به‌گونه‌ای متفاوت لباس می‌پوشیدند. از منظر رضاشاه هم‌شکل شدن آن‌ها می‌توانست ضمن اعطای هویت جدید، آن‌ها را متحدتر نماید. این در حالی است که او با وسعت بخشید به افق دید خود، می‌توانست به این مقوله متمرکز شود که گرچه این افراد تفاوت‌هایی دارند اما اشتراک‌هایی چون هویت ایرانی، هم‌نژادی، یک‌زبانی (با چند مورد استثنا) و دین و مذهب تقریباً واحد، ظرفیت آن را دارد که عدم پراکندگی قومی و وحدت ملی را تضمین نماید.

۳- رهایی از حقارت به قیمت تحقیر هنجارها: این یک واقعیت است که رضاشاه در آن فضای سیاسی-اجتماعی احساس می‌کرد که نوع و کیفیت لباس‌های مردم ایران در مقابل تنوع و ظواهر پوشش اروپایی منجر به «عقده حقارت» و «عدم اعتمادبه‌نفس» در ایرانیان می‌شود. این مسئله به خصوص برای شهروندانی که با کشورهای غربی در ارتباط بودند نمود بیشتری داشت؛ بنابراین به تصور اینکه پوشیدن لباس اروپایی به مردم اعتمادبه‌نفس می‌دهد، در نهادهای رسمی و خطاب به مسئولین خواهان اعمال قوانین پوشش متناسب با الگوی غربی می‌شود.

۴- کاهش نفوذ اسلام‌گرایان: رضاشاه که پیش از این با نوسازی ارتش و «تحولات وزارت عدلیه» به وسیله علی‌اکبر داور بسترهای کاهش نفوذ روحانیون و اسلام‌گرایان را فراهم آورده

بود؛ اینک با تغییر ظاهر شهروندان و ایجاد جو اختناق برای نیروهای مذهبی، در پی جلوگیری از گسترش سنت‌های مذهبی و کاهش بنیادین نفوذ اسلام‌گرایان در میان مردم بود.

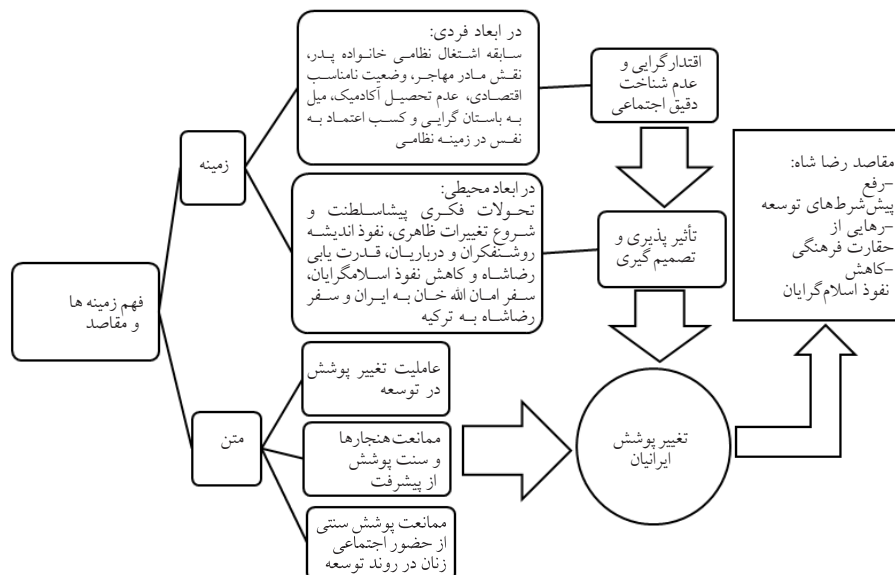
۵- ملت‌سازی: تغییر نظام سیاسی از قاجاریه به پهلوی در کنار جابجایی قدرت، نوع خاصی از ملت‌سازی را می‌طلبید. از همین رو، روی کار آمدن رضاشاه را باید آغازی بر آرایش هویتی جامعه ایرانیان دانست. در راستای رسیدن به هویت‌سازی ملی جدید، تغییر ظاهر ایرانیان در دستور کار قرار گرفت؛ زیرا به زعم او، دگرگون‌سازی فرهنگ سنتی آستانه و مقدمه ورود به فرهنگ جدید و در نتیجه ملت جدید بود.

نتیجه‌گیری

بر مبنای نظریه اریک هیرش، در راستای کشف مقصود یا نیت کنشگران و تصمیم‌گیرندگان، می‌بایست در مدار بازسازی و تجربه مجدد یک کنش فرهنگی و اجتماعی قرار بگیریم. برای نیل به این هدف هیچ راهی جز پژوهش‌های محیطی، زندگینامه‌ای و مطالعه متون تصمیم‌گیرنده، برای قرار گرفتن در افق دید آن‌ها وجود ندارد. در غیر این صورت، دچار نوعی نسبی‌گرایی بی‌معیار خواهیم شد، به‌گونه‌ای که امکان تمایز میان تأویل درست و معتبر از تأویل‌های نادرست و بی‌اعتبار برای مخاطبین اثر فراهم نخواهد شد. در همین راستا، نتایج حاصل از تحقیق نشان می‌دهد فرایند تغییر پوشش ایرانیان به خصوص مقوله کشف حجاب در دوره پهلوی، با سیر تجددگرایی در دوره قاجار قرابت دارد. با این وجود تا قبل از سلطنت رضاشاه پهلوی، این روند به کندی در میان تحصیل‌کردگان غرب‌زده، تجار، اشراف و خاندان دربار جریان داشت. با آغاز سلطنت رضاشاه، پروسه تغییر پوشش ایرانیان مبدل به یک پروژه گردید. در این زمینه عوامل مختلفی چون زمینه‌های فردی، محیط خانوادگی، تفکرات مشاوران همسو، کاهش قدرت اسلام‌گرایان، دیدارهای سیاسی با هم‌تایان ترک و افغانی نیز تأثیر بسیاری داشته است. دولت پهلوی تغییر پوشش و خصوصاً کشف حجاب را «گامی قاطع در جهت رفع محدودیت زنان» قلمداد می‌کرد بنابراین، نیت خود را مقولاتی چون برابری و آزادی زنان و مردان عنوان می‌نمود. این در حالی است که وقتی تجربه تاریخی گذشته بازسازی می‌شود، آنچه به دست می‌آید حکایت از مقاصد دیگری دارد؛ زیرا اصولاً ادعای آزادی برای شهروندان زن و مرد، در سیستم سیاسی سلسله‌مراتبی

و تک سالار رضاشاه، نوعی از تناقض را نمایان می‌سازد. مضاف بر این، بسیاری از زنان نسل قدیمی‌تر بجای قرار گرفتن در متن این تحولات فرهنگی، بیش از پیش خود را در خانه محبوس می‌کردند؛ بنابراین با وجود اینکه رضاشاه در دوران سلطنت خود برای پیشرفت اقتصادی تلاش‌هایی نمود، ولی جابجایی فاجعه‌باری که در زمینه فرهنگی برای مردم رقم زد با پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی آن دوره تناسب و همسویی نداشت. رضاشاه در حالی مدعی بود که تاکنون زنان خارج از جامعه به حساب می‌آمدند که در همان فضای اقتصادی و اجتماعی میلیون‌ها نفر از زنان عشایر، قبایل و روستایی در کنار مردان خود به گذران زندگی مشغول بودند؛ بنابراین، به نظر می‌رسد رضاشاه به دنبال ملت‌سازی متناسب با خوانش خود از جامعه غرب بود. شخص رضاشاه و همفکرانش رفع حجاب و تغییر پوشش ایرانیان را مقدمه دستیابی به پیشرفت اجتماعی و اقتصادی می‌دانستند. همچنین به باور رضاشاه این تغییرات ظاهری می‌توانست به وحدت قومیت‌های و قبایل ایرانی که در آن زمان از نگاه رضاشاه حلقه مفقوده جامعه ایرانی بود نیز کمک کند. در کنار این اهداف و نیت کاهش نفوذ اسلام‌گرایان و دور نمودن آن‌ها از قدرت اجتماعی از جمله اهداف و مقاصد این پروژه بود.

جدول شماره ۳- زمینه‌ها و مقاصد تغییر پوشش ایرانیان



پی‌نوشت

1. Tehreem Junaid Asghar
2. E. D. Hirsch, Jr
3. E. D. Hirsch
4. Emilio Betti
5. kepi

کتاب‌نامه

الف: فارسی

۱. اتابکی، تورج (۱۳۸۷)، تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه، تهران: ققنوس
۲. باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۵۰)، شاهنامه آخرش خوش است، تهران: علم.
۳. پالمر، ریچارد (۱۳۷۷) علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، ج ۱، تهران: هرمس.
۴. حکمت، علی‌اصغر (۱۳۷۹)، ره‌آورد حکمت، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۵. دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۱)، حیات یحیی، ج ۴، تهران: عطار.
۶. صدیق، عیسی (۱۳۵۴)، یادگار عمر، ج ۲، تهران: دهخدا.
۷. صفری، بابا (۱۳۷۰)، اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۲، اردبیل: دانشگاه آزاد اسلامی
۸. صلاح، مهدی (۱۳۸۴)، کشف حجاب، زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
۹. عاقلی، باقر (۱۳۸۶)، رضاشاه و قشون متحدالشکل، تهران: نامک.
۱۰. فردوست، حسین (۱۳۶۹)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۱۱. فولادزاده، عبدالامیر (۱۳۶۹)، شاهنشاهی پهلوی در ایران، ج ۱، قم: کانون نشر اندیشه‌های اسلامی
۱۲. قاضی، نعمت‌الله (۱۳۷۲)، علل سقوط حکومت رضاشاه، تهران: اثر.
۱۳. کرونین، استفانی (۱۳۸۲)، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: نشر جامی.
۱۴. هدایت، مهدی‌قلی (مخبرالسلطنه) (۱۳۲۹)، خاطرات و خاطرات، تهران: رنگین.
۱۵. مقاله
۱۶. فروغی، محمدعلی (۱۳۲۷)، «مسافرت امان‌الله خان پادشاه افغانستان به ایران»، یغما، سال اول، شماره ششم، ص ۲۸۳-۲۷۴.

۱۷. پورحسن‌درزی، فاطمه (۱۳۹۹)، «جریان‌شناسی فرهنگی زنان فارغ‌التحصیل از مدارس دخترانه غربی در ایران دوران قاجار و پهلوی اول مؤثر در کشف حجاب»، *پژوهش در آموزش تاریخ*، شماره ۲، صص ۸۳-۱۱۲.
۱۸. احمدزاده، محمد امیر (۱۳۹۴)، «ارزیابی و نقد مسئله کشف حجاب از منظر رابطه قدرت و سیاست‌های فرهنگی»، *جامعه پژوهی فرهنگی*، سال ششم، شماره ۱، صص ۱-۲۶.
۱۹. سمیعی اصفهانی، علیرضا، شفیعی سیف‌آبادی، محسن، یعقوب‌نیا، حسن (۱۳۹۷)، «فرهنگ سیاسی و تأثیر آن بر رفتار نخبگان و توسعه سیاسی در دوره پهلوی دوم»، *فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، دوره ۱، شماره ۱، بهار ۱۳۹۷، صص ۱۰۵-۱۳۰.
۲۰. موسی پور، داوود، میرقاسمی، سید جواد، علوی، پرویز (۱۳۹۹)، *نسبت‌سنجی نظریه مشروطه مشروعه شیخ فضل‌اله نوری با اندیشه سیاسی امام خمینی*، *فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، دوره ۳، شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۲، صص ۵۹-۸۲.

ب-انگلیسی

21. Abdmolaei, Shirin, (2013), **Fashioning the Body Politic: Women and the Politics of Dress in Iran**. Master's Thesis, Concordia University.
22. Afkhami, Gholam Reza, (2009), **The Life and Times of the Shah**. University of California Press.
23. Ahmed, Leila, (1992), **Women and Gender in Islam: Historical Roots of a Modern Debate**, Yale University Press.
24. Arfa, Hassan, (1965), **Under Five Shahs**, New York, William Morrow.
25. Chehabi, Houchang E, (1993), "Staging the Emperor's New Clothes: Dress Codes and Nation-Building under Reza Shah", **Iranian Studies**, Vol. 26, No. 3/4 pp. 209-229.
26. Gillian Vogelsang-Eastwood, (2001) "Qajar Dress from Iran." **National Museum of Ethnology**, PP.1-12.
27. Hirsch E. D. (1967) **Validity in Interpretation**, Published by: Yale University Press.
28. Hirsch, E. D. (1976) **The Aims of Interpretation**, Chicago: The University of Chicago Press.
29. Hirschmann, Nancy. N.d. (1997), **Rethinking Obligation: A Feminist Method for Political Theory**. Ithaca: Cornell University Press.
30. Homan, Roger, (1980), "The Origins of the Iranian Revolution," **International Affairs**, Vol. 56, No. 4, pp. 673-677.

31. Junaid Asghar, Tehreem, (2015), “Good Hijabi, Bad Hijabi: The Politics of Women’s Clothing in Iran”, **Journal of Georgetown University-Qatar Middle Eastern Studies Student Association**, pp1-11.
32. Loti, Pierre,(1988), **Vers Ispahan**, French: Magellan et cie.
33. Mehran, Golnar, (2003), “The Paradox of Tradition and Modernity in Female Education in the Islamic Republic of Iran”, **Chicago Journals**, Vol. 47, No. 3, pp. 269-286.
34. Mir-Hosseini, Ziba, **Women and Politics in post-Khomeini Iran**, London: Routledge.
35. Ramazani, Nešta, (1993) “Women in Iran: The Revolutionary Ebb and Flow.” **The Middle East Journal**, Vol. 47, No. 3, pp. 409-428.
36. Sanasarian, Eliz, (1986), “The Women’s Rights Movement in Iran: Mutiny, Appeasement and Repression from 1900 to Khomeini”, Review by: Margot Badran, **Iranian Studies**, Vol. 19, No. 3/4, pp. 318-320.
37. Tavakoli-Targhi, Mohamad, (1990), “Imagining Western Women: Occidentalism and Euro-eroticism”, **Radical America**, Vol. 3, no24, pp 73-76.
38. Wilber, Donald N, (1975), **Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran**, 1878-1944, Exposition Press.
39. Zirinsky, Michael P. (1992). “Imperial power and dictatorship: Britain and the rise of Reza Shah, 1921-1926”. **International Journal of Middle East Studies**. Vol. 24, No. 4, pp. 639-663.